هو الله البهي الابهى - جواهر توحيد ولطائف تحميد

حضرت بهاءالله

اصلی فارسی



**﴿هو اللّه البهيّ الأبهی﴾**

جواهر توحيد و لطائف تحميد متصاعد بساط حضرت سلطان بيمثال و مليک ذوالجلالی است که حقايق ممکنات و دقايق و رقايق أعيان موجودات را از حقيقت نيستی و عدم در عوالم هستی و قِدَم ظاهر فرمود و از ذلّت بُعْد و فنا نجات داده بملکوت عزّت و بقا مشرّف نمود و اين نبود مگر بصرف عنايت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صرف را قابليّت و استعداد وجود نشايد و فانی بحت را لياقت کون و انوجاد نپايد و بَعْد از خلق کل ممکنات و ايجاد موجودات بتجلّی اسم يا مختار انسان را از بين أمم و خلايق برای معرفت و محبّت خود که علّت غائی و سبب خلقت کائنات بود اختيار نمود چنانچه در حديث قدسی مشهود و مذکور است و بخلعت مکرمت لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقويم و برداء عنايت و موهبت فتبارک اللّه أحسن الخالقين مفتخر و سر افراز فرمود زيرا کينونت و حقيقت هر شئ را باسمی از اسماء تجلّی نمود و بصفتی از صفات اشراق فرمود مگر انسان را که مظهر کلّ اسماء و صفات و مرآت کينونت خود قرار فرمود و باين فضل عظيم و مرحمت قديم خود اختصاص نمود و لکن اين تجلّيات أنوار صبح هدايت و اشراقات أنوار شمس عنايت در حقيقت انسان مستور و محجوبست چنانچه شعله و اشعّه و انوار در حقيقت شمع و سراج مستور است و تابش درخشش آفتاب جهانتاب در مرايا و مجالی که از زنگ و غبار شئونات بشری تيره و مظلم گشته مخفی و مهجور است حال اين شمع و سراج را افروزنده بايد و اين مرايا و مجالی را صيقل دهنده شايد و واضح است که تا ناری مشتعل ظاهر نشود هر گز سراج نيفروزد و تا آينه از زنگ و غبار ممتاز نگردد صورت و مثال و تجلّی و اشراق شمس بی امس در او منطبع نشود و چون ما بين خلق و حقّ و حادث و قديم و واجب و ممکن بهيچوجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نيست لهذا در هر عهد و عصر کينونت ساذجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر فرمايد و اين لطيفه ربّانی و دقيقه صمدانی را از دو عنصر خلق فرمايد عنصر ترابی ظاهری و عنصر غيبی الهی و دو مقام در او خلق فرمايد يک مقام حقيقت که مقام لا ينطق الّا عن اللّه ربّه است که در حديث ميفرمايد: "لِي مَعَ اللّهِ حَالَاتٌ أَنَا هُوَ وَهُوَ أَنَا إِلَّا أَنَا أَنَا وَهُوَ هُوَ" و همچنين: "قِفْ يا مُحَمَّد أَنْت الحَبِيْبُ وَأَنْتَ المَحْبُوبُ" و همچنين ميفرمايد: "لَا فَرْقَ بَيْنَکَ وَبَيْنَهُم إِلَّا أَنَّهُم عَبَادُکَ" و مقام ديگر مقام بشريّت است که ميفرمايد: ﴿[إِنَّمَا] أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ﴾ و ﴿قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ کُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولاً﴾ و اين کينونات مجرّده و حقايق منيره وسايط فيض کليّه‌اند و بهدايت کبری و ربوبيّت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقين و حقايق صافين را بالهامات غيبيّه و فيوضات لا ريبيّه و نسائم قدسيّه از کدورات عوالم ملکيّه ساذج و منير گردانند و افئده مقرّبين را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمايند تا وديعه الهيّه که در حقايق مستور و مختفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد و عَلَمِ ظهور بر اتلال قلوب و افئده بر افرازد و از اين کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابدّ در عالم ملک و ملکوت بايد کينونت و حقيقتی ظاهر گردد که واسطه فيض کليّه مظهر اسم أُلوهيّت و ربوبيّت باشد تا جميع ناس در ظل تربيت آن آفتاب حقيقت تربيت گردند تا باينمقام و رتبه که در حقايق ايشان مستودع است مشرّف و فايز شوند اينست که در جميع أعْهاد و أزمان أنبياء و أولياء با قوّت ربّانی و قدرت صمدانی در ميان ناس ظاهر گشته و عقل سليم هر گز راضی نشود که نظر ببعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده اين باب هدايت را مسدود انگارد و از برای اين شموس و أنوار ابتدا و انتهائی تعقّل نمايد زيرا فيضی أعظم از اين فيض کليّه نبوده و رحمتی اکبر از اين رحمت منبسطه الهيّه نخواهد بود و شکّی نيست که اگر در يک آن عنايت و فيض او از عالم منقطع شود البتّه معدوم گردد لهذا لم يزل ابواب رحمت حق بر وجه کون و امکان مفتوح بوده و لا يزال امطار عنايت و مکرمت از غمام حقيقت بر أراضی قابليات و حقايق و أعيان متراکم و مفيض خواهد بود اينست سنّت خدا من الأزل الی الأبد و لکن بعد از ظهور اين طلعات قدسيّه در عالم ظهور و شهاده بعضی از نفوس و برخی از ناس که گروهی بظلمت و جهل که ثمرات أفعال خودشان است مبتلا گردند و گروهی بزخارف فانيه مشغول شوند و چون آن جمال غيبی جميع ناس را بانقطاع کل و انفاق کل دعوت مينمايد لهذا اعراض نمايند و بايذا و أذيّت دست درازی نمايند و از انجائيکه اين سلاطين وجود در ذرّ عما و عوالم أرواح بکمال ميل و رغبت جميع بلايا را در سبيل حقّ قبول نمودند لهذا خود را تسليم در دست اعدا نمايند بقسميکه انچه بتوانند از ايذا و أذيّت بر أجساد و أعضاء و جوارح اين کينونات مجرّده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند و چون مؤمنين و محبّين بمنزله أغصان و أوراق اين شجره مبارکه هستند لهذا هر چه بر اصل شجره وارد گردد البتّه بر فرع و أغصان و أوراق وارد آيد اينست که در جميع اعصار اينگونه صدمات و بلايا از برای عاشقان جمال ذوالجلال بوده و خواهد بود و در وقتی نبوده که اين ظهورات عزّ أحديّه در عالم ملکيّه ظاهر شده باشند و اينگونه صدمات و بلايا و محن نبوده و لکن اگر چه در ظاهر أسير و مقتول و مطرود بلاد گشتند امّا در باطن بعنايت خفيّه الهيّه مسرورند و اگر از راحت جسمانی و لذّت جسدی مهجور ماندند و لکن براحت روحانی و لذايذ فواکه معانی و ثمرات جنّت قدسی ملتذّ و متنعّم گردند و اگر ناس بديده بصيرت ملاحظه نمايند مشهود شود که اين محن و بلايا و مشقّت و رزايا که بر مخلصين و مؤمنين نازل و وارد است عين راحت و حقيقت نعمت است و اين راحت و عزّت معرضين از حقّ نفس مشقّت و عذاب و زحمت است زيرا که نتيجه و ثمره اين بلايا راحت کبری و علّت وصول برفرف أعلی است و پاداش و اثر اين راحت زحمت و مشقّت عظمی است و سبب نزول در درک سفلی پس در هيچ وقت و أحيان از نزُول بلايا و محن محزون نبايد بود و از ظهورات قضايا و رزايا مهموم و مغموم نشايد شد بلکه بعروة الوثقای صبر بايد تمسّک جست و بحبل محکم اصطبار تشبّث نمود زيرا أجر و ثواب هر حسنه را پروردگار باندازه و حساب قرار فرموده مگر صبر را که ميفرمايد: ﴿إِنَّمَا يُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ آقا ميرزا اسمعيل را بکمال شوق و اشتياق طالب و ذاکرم ان شاء اللّه هميشه در ظلّ عنايت حق ساکن و مستريح باشی

مقصود از تحرير اظهار حبّ بود بر معانی و لکن قلم و مداد هر دو بيگانه و شمع و پروانه خارج از اين افسانه معانی مکنونه باين افسانه نرسد چگونه الفاظ از عهده بر آيد رسوم عوالم روح رسمی تازه دارد و اسمی بی‌اندازه اسامی اين کور محدود و مراسم آن کور مقدّس از دور و طور پر معنوی برگشا و جميع ممالک را چون برق طی کن ميدان چشم را وسيع نما و فضل لن يُری مشاهده کن گِلْ در آب اندازی غرق شود و گُلْ بر آب افکنی چون تاج بر فرق آب قرار گيرد يعنی ظهور و بقا خوشتر از بطون و فنا و معنی ديگر ثقل حدود غرق نمايد پس بايد از ثقل ملک فارغ شد و چون گُلْ در همين هيکل بروجه ملک باقی ماند آنچه در متن جناب مرقوم فرمودند جايز نه و لعمری بقا در اين ايّام محبوب و فنا مردود